

شهيد عبدالمحمد ملاح زاده



ازتباير علی
سمايه جامع سرداران و هزار شهيد استان بوشهر

نام پدر	احمد
تاریخ تولد	۱۳۴۰/۰۵/۱۹
محل تولد	بوشهر - بوشهر
تاریخ شهادت	۱۳۶۰/۰۷/۰۵
محل شهادت	آبادان
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	جهادگر
شغل	کارمند جهاد
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	بوشهر

زندگینامه

زندگینامه شهید

عبدالمحمد (مسعود) در تاریخ نوزدهم مرداد ۱۳۴۰ در جزیره خارگ دیده به جهان گشود. به گفته مادر گرامی اش تولد همه فرزندان در روزهای میلاد و مبارک اتفاق می افتاد. عبدالمحمد هم در روز مبارک و خجسته میلاد امام رضا (ع) به دنیا آمد. پدرش «احمد» او را در سن شش سالگی به دبستان فرستاد و او دوره ابتدایی را با موفقیت به پایان برد. پس از آن دوره راهنمایی را نیز در شهر خارگ طی نمود. عبدالمحمد فردی مؤمن و متعهد و دانش آموزی با هوش و سرشار از اخلاق نیک بود. در کلیه فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و مذهبی که در آن زمان در مساجد و حسینیه ها بر پا می شد شرکت فعال داشت و همراه دوستان خود که تعدادی از آنها اکنون در کنار او آرمیده اند در برپایی راهپیمایی ها و تظاهرات نقش عمده ای ایفا می نمود. عبدالمحمد شبانه اقدام به دیوار نویسی و شعارهای انقلابی در کوچه و خیابانهای شهر می کرد و بارها از سوی مأمورین رژیم طاغوت مورد تعقیب قرار گرفت.

وی پس از گذراندن دوره راهنمایی جهت ادامه تحصیل به بوشهر آمد و دوران دبیرستان را در هنرستان فنی حاج جاسم گذارید. برادر شهید ملاح زاده که خود از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران و از یادگاران ۸ سال دفاع مقدس می باشد خود تاریخ زنده و رشادت ها و جان فشانی های جوانان غیور ایران اسلامی در دفاع از اسلام و کیان اسلامی می باشد.

گفتار وی را با اندکی تلخیص در خصوص ویژگی ها و ابعاد شخصیت برادرش عبدالمحمد ملاح زاده مرور می کنیم «عبدالمحمد معروف به مسعود از سن کودکی تا نوجوانی که در خارگ بود یکی از مکبرین همیشگی مسجد امیرالمؤمنین خارگ بود. از همان کودکی به عنوان مکبر در مسجد حاضر می شد. شاید بتوان گفت که هیچ نماز جماعتی بدون تکبیرهای ایشان شروع نمی شد. یکی از دوستان بعدها برای ما خاطره ای نقل می کرد که عبدالمحمد یک رقیب داشت که همیشه سعی می کرد جلوتر برود و مکبر بایستد. روزی که پسر عمه ما به شهادت رسیده بود دوستش خبر شهادت او را به عبدالمحمد (مسعود) می دهد که شاید به نحوی او را از رفتن به مسجد باز دارد و خودش جلو برود. لذا به او می گوید: پسر عمه ات شهید شده نمی خواهی بروی؟ عبدالمحمد می گوید: نه من اول می روم به مسجد مکبر می ایستم و بعد تحقیق می کنم که بینم تو راست می گویی یا نه. جهت ادامه تحصیل به بوشهر نزد پدر بزرگم آمد یکی از دایی هایم، از مبارزین سیاسی بود و فعالیت های مبارزاتی بسیار زیادی داشت و در دانشگاه فردوسی مشهد با مرحوم دکتر شریعتی و افکار و عقاید او آشنا شده بود لذا این عامل تأثیر به سزایی در شکل گیری شخصیت انقلابی و مبارزاتی او گذاشت.

یکی از ویژگی های بسیار مهم و بارز شهید عبدالمحمد زندگی در خلوت و سکوت با افکارش بود و مسایل درونی و فعالیت هایی را که انجام می داد کمتر بروز می داد عبدالمحمد قبل از انقلاب فعالیت های سیاسی زیادی انجام می داد. زمانی که در بوشهر به مدرسه می رفت هر وقت برای دیدن ما یا تعطیلات به خارگ بر می گشت با دستی بانداژ شده و گچ گرفته می آمد و ما به او می گفتیم که چرا هر دفعه که به خارگ می آیی دست تو گچ گرفته شده است؟ چطور هر دفعه با دست شکسته می آیی؟ ولی او چیزی نمی گفت. بعدها فهمیدیم که او اعلامیه های حضرت امام را جاسازی نموده و بعد آنرا گچ می گرفت تا بتواند از این طریق اعلامیه ها و پیام های امام را به داخل جزیره بیاورد. و بعد از شهادت او بود که از طریق دست نوشته ها و یادداشت هایش با افکار بلند و دغدغه های فکری او آشنا گردیدیم.

خلاصه باید گفت او زندگی پر رمز و رازی داشت که هیچ وقت آن را بروز نمی داد. ما بعد از شهادت ایشان دانستیم که عبدالمحمد در مسئله آتش زدن سینمای فانوس بوشهر دست داشته است. از جمله آنها مطالب زیادی

راجع به سر نوشت و مظلومیت مردم فلسطین از وی به جا مانده است. همچنین چندین متن نمایش و تئاتر درباره رنجها و ستم هایی که بر مردم مظلوم فلسطین روا داشته شده است نوشته بود که بعضی از آن در خارگ اجرا گردید. او با مسئله فلسطین شناخت و آگاهی جامعی داشت و همیشه نگران بود که خدای نخواستہ در کشور ما وضعیت مشابه فلسطین رخ ندهد. نکته دیگر این است که عبدالمحمد یکی از بهترین بازیکنان و فوتبالیست های برتر استان بود و علاقه زیادی به ورزش داشت. با توجه به درک شرایط و بلوغ فکری که پیدا کرده بود همیشه از دیدار و ملاقات خود با رهبر و مرادش امام خمینی به عنوان بزرگترین افتخار در زندگی یاد می کرد. آن روز تعدادی از اهالی خارگ وقت ملاقات داشتند وقتی نوبت شرفیاب شدن به عبدالمحمد می رسد از تمام مشکلات مردم خارگ و وضعیت شرکت نفت و هر چیز دیگری که برای مردم خارگ مفید بود و لازم بود گفته شود صحبت می کند. وقتی عبدالمحمد از خدمت امام(ره) مرخص می شوند به علت تنگی وقت فرصت به دوستان او نمی رسد. و به او می گویند چرا اینقدر پیش امام ماندی و طول دادی؟ شهید ملاح زاده به دوستان خود می گوید مشکلات خارگ را به محضر امام خمینی عرض کردم. او در روزهای آغازین جنگ بدون اطلاع خانواده راهی جبهه های نبرد حق علیه باطل شد و به جهاد استان فارس مستقر در آبادان پیوست و به عنوان راننده لودر فعالیت نمود.

و سرانجام پس از رشادت های فراوان و تلاش های بسیار در تاریخ ۲۸/۱/۶۰ در منطقه عملیاتی آبادان در حین حمل مجروح به درجه رفیع شهادت نایل آمد و به آرزوی دیرینه اش وصال یار دست یافت پیگر مطهرش به جزیره خارگ منتقل شد و در قطعه شهدای همیشه جاوید خارگ در کنار امامزاده میر محمد خارگ به خاک سپرده شد.

وصیت نامه

آخرین نامه‌ی شهید

بسمه تعالی

سلام و درود به تمام بچه های انقلابی جزیره خارگ

امیدوارم که حال همه شما خوب باشد و همیشه مثل تابستان تا حالا در مقابل زور استعمار ایستاده باشید. اگر از حال من خواسته باشید، من خوب هستم و در آبادان در جبهه های مختلف فعالیت می کنم و تا زمانی که خون در بدنم باشد، در این جبهه به مبارزه ادامه میدهم. خوب بچه ها این نامه را برای همه شما نوشتم چون شما زیاد هستید و وقت ندارم برای هر یک از شما نامه بنویسم. به همین دلیل برای همه شما یک نامه نوشتم و مقداری از خاطره هایی که در جبهه دارم برای شما می گویم.

بچه ها، من اول به جبهه ذوالفقاری رفتم و مسئولیت قایق را بعهدہ من و علی کنعانی گذاشتند که نیرو از این طرف شط به آن طرف شط بردیم و گاه گاهی زخمیها را هم می بردیم که در میان آن شهیدان هم وجود داشتند.

یک خاطره که من دارم این بود که یک روز من و عبدالله دشتی زاده به جبهه بهمن شیر رفتیم. خمپاره و خمسه خمسه فریاد می زدند. ما سنگر نداشتیم و تا خمپاره می آمد روی زمین پهن می شدیم. خلاصه... ..

و این آخرین نامه ای بود که مسعود برای دوستان خوب خود نوشت و چون کارش زیاد بود، نتوانست نامه را تمام کند و بقیه اش را برای فردا شب گذاشت. ولی همان شب ساعت ۱۱:۳۰ زخمی شد و صبح جمعه ۶۰/۱/۲۸ به درجه رفیع شهادت نائل آمد.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران